

اعتبارسنجی انگاره ستایش امام علی (ع) از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه

در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه تعبیرهای ستایش گرانه و اوصاف مبالغه آمیزی به کار رفته که به گمان بعضی در باره خلیفه دوم بوده است. این احتمال موجب گردیده که شماری از بزرگان شیعه و سنی به نقد و بررسی این خطبه جنجال برانگیز پردازند و درستی یا نادرستی این نظریه را مورد نقد قرار دهند. آن چه در این مقاله سامان یافته، بررسی خطبه یاد شده از سه منظر هویت شخصیت توصیف شده، صحت انتساب خطبه به امام علی (ع) و نیز اعتبار سنجی تایید امام (ع) نسبت به ستایش صورت گرفته است که با رویکردی تاریخی و متن شناسانه به بحث گذاشته شده است. با بررسی دیدگاه صاحب نظران فریقین و ارزیابی مصادر خطبه ۲۲۸ این نتیجه به دست آمد که متن یادشده در باره خلیفه دوم وارد شده است، اما این تعبیر انشای علی (ع) نبوده است، بلکه امام (ع) آن را از زبان ندبه گر خلیفه (ابنه ابی حثمه) نقل نموده و برخلاف گمان برخی که این بازخوانی را نشانه تایید امام (ع) دانسته اند، جملات مذکور به معنای تایید و یا تصدیق خلیفه از سوی امام (ع) نبوده است.

تاریخ انتشار : ۲۴/۳/۱۳۹۷

بازدید : ۵۸۹

منبع : مجله «علوم حدیث» بهار و تابستان ۱۳۹۰ - شماره ۵۹، مردانی، مهدی

مشخصات نویسنده : کارشناس ارشد علوم حدیث

درآمد

چگونگی تعامل و رابطه امام علی (ع) با خلفا، یکی از موضوعات مهمی است که از دیرباز در مجامع علمی شیعه و اهل سنت مطرح بوده و در کتاب ها و رساله های بسیاری مورد بحث و نظر قرار گرفته است [۱]. در این میان، تعامل امام علی (ع) با خلیفه دوم -به دلیل حساسیتی که وجود دارد- به اختلاف بیشتری انجامیده و مباحث چالش آمیز فراوانی درباره آن مطرح گردیده است.

یکی از مسائلی که ستیز علمی صاحب نظران فریقین را به دنبال داشته و اخیراً از سوی برخی از عالمان اهل سنت بدان دامن زده شده است، [۲] تعظیم و بزرگداشتی است که در یکی از خطب نهج البلاغه نسبت به خلیفه دوم صورت گرفته است. آنان، برخلاف تصور شیعه -که عمر را دشمن علی (ع) و غاصب حق وی می داند- بر این باورند که امام علی (ع) با خلیفه دوم رابطه ای مسالمت آمیز داشته و برای او احترام قایل بوده است [۳]. مهم ترین گواه آنها بر این مدعا جملاتی است که در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه انعکاس یافته است. در این کلام با تعبیری ستایش آمیز از خصایص خلیفه دوم یاد گردیده و از خدمات وی تقدیر شده است:

لله بلاء فلان فلقد قوم الأود و داوى العمد و أقام السنّة و خلف الفتنة ذهب نقى الثوب قليلا لعب أصاب خيرها و سبق شرّها أدّى إلى الله طاعته و اتقاه بحقه رحل و تركهم فى طرق متشعبة لا يهتدى بها الضالّ و لا يستيقن المهتدى؛ خداوند فلانی را خیر دهد، چه این که کژی ها را راست کرد و درد را درمان نمود. سنت را به پاداشت، و فتنه را پشت سر انداخت. با جامه پاک و کم عیب از دنیا گذشت. به خیر حکومت رسید و از بدی آن پیشی جست. بندگی حق را به جا آورد، و حق تقوای او را مراعات نمود. از میان رفت و مردم را در راه های گوناگون رها کرد، که گمراه در آن هدایت نیابد، و راه یافته پابرجای بر یقین نماند [۴].

گفتنی است که این خطبه از سوی جامعه علمی شیعی نیز با ابهامات مختلفی مواجه بوده و از جهات متعددی مورد سؤال قرار گرفته است؛ از جمله این که در نسخ موجود نهج البلاغه نامی از خلیفه دوم به میان نیامده و تنها تعبیر کنایی «فلان» به کار رفته است. از این رو، این سؤال به وجود آمده که مراد از «فلان» در کلام امام (ع) چیست و مقصود حضرت از شخصیتی که ستوده کسیست؟ دیگر، آن که به دنبال تشکیک برخی در نسبت این کلام به امام علی (ع)، [۵] این پرسش مطرح گردیده که آیا انتساب این کلام به امام علی (ع) قطعی است و این سخن از جانب حضرت صادر گردیده است؟ و بالاخره آن که در فرض صدور این سخن از حضرت، حکمت این تحسین و تمجید چه بوده است و این کلام امام (ع) چگونه با دیگر سخنان حضرت -مانند خطبه شقشقیه- جمع می گردد؟ آیا همان طور که بعضی از عالمان اهل سنت برداشت کرده اند، حضرت از خلیفه دوم قدردانی کرده است؟

از این رو، به نظر می رسد که بررسی این مسائل و ارائه تحلیلی درخور، امری ضروری است که این مقاله تلاش دارد عهده دار این مهم شود، بویژه آن که در باره این موضوع -افزون بر اظهارنظرهای پراکنده ای که صورت گرفته است- پژوهش مستقلی انجام نشده است. البته این قلم ادعا ندارد که بتواند در تمام این مسائل حق مطلب را ادا کرده، خواننده را در رسیدن به پاسخ سؤالات اقناع نماید، بلکه می کوشد تا با ارائه دیدگاه های موجود و تبیین زوایای موضوع، فضای روشنی را برای تحلیل داده ها و دریافت پاسخی شایسته را فراهم آورد.

هویت شخصیت ستایش شده

نخستین نکته ای که درباره **خطبه ۲۲۸** مطرح می گردد، این مسأله است که منظور از شخصیت ستایش شده کیست؟ آیا تعبیر کنایی «فلان» -که در نسخ متداول نهج البلاغه وجود دارد- در نسخ کهن نهج البلاغه نیز وجود داشته است و یا این که در برخی از آنها به اسم شخص مورد نظر تصریح شده است؟ در صورتی که در میان نسخ کهن نهج البلاغه نسخه ای یافت شود که نام شخص ستایش شده را ذکر کرده باشد، تمام احتمالاتی که درباره معنای عبارت «فلان» داده شده است، مردود می گردد؛ در غیر اینصورت، باید به سراغ مصادر خطبه رفت و مقصود از این جملات را در آنها جستجو کرد.

بررسی نسخ خطبه ۲۲۸

با مراجعه به نسخ نهج البلاغه متوجه می شویم که در «همه» آنها، تنها تعبیر کنایی «فلان» به کار رفته و هیچ نام دیگری، چه در متن و چه در حاشیه، ذکر شده است؛ [۶] چنان که در نسخه های «نصیری» [۷] ابن مؤدب [۸] «و» ابن شدقم - [۹] «که از نسخ معتبر نهج البلاغه محسوب می گردند - هیچ نامی ذکر نگردیده است. حتی در نسخه دو شارح کهن نهج البلاغه، یعنی ابن ابی الحدید و ابن میثم بحرانی، - که به نسخه خطی سید رضی دسترسی داشته اند - [۱۰] نیز تعبیر کنایی «فلان» آمده است. از این رو، می توان اطمینان پیدا کرد که در متن اصیل نهج البلاغه تعبیر «فلان» وجود داشته و سید رضی از ذکر نامشخص خودداری کرده است.

اما نکته ای که در این باره قابل توجه است، عبارتی است که در نسخه صبحی صالح آمده و به صورت غیر مستقیم به معنای «فلان» اشاره دارد: و من کلام له (ع) یرید به بعض أصحابه؛ از سخنان امام (ع) که به بعضی از اصحابش اشاره می کند [۱۱]. این در حالی است که در هیچ یک از نسخ کهن و معتبر نهج البلاغه این عبارت وجود ندارد و در واقع می توان چنین گفت که این جمله، افزوده ناسخان و کاتبان نهج البلاغه است که در صدد تفسیر کلام امام (ع) بوده اند [۱۲].

با این همه، برای نخستین بار «ابن ابی الحدید» (م ۶۵۶ ق) در شرح خطبه ۲۲۸ تصریح کرده است که مقصود از کلمه «فلان» «عمر بن خطاب» است. وی به نقل از عالم شیعی و سید نسابه «فخار بن معد موسوی» می نویسد: و فلان المکنی عنه عمر بن الخطاب و قد وجدت النسخة التي بخط الرضی أبي الحسن - جامع نهج البلاغه - و تحت فلان «عمر»، حدثني بذلك فخار بن معد الموسوی الأودی الشاعر [۱۳]...

این سخن ابن ابی الحدید با عکس العمل های متفاوتی مواجه گردید؛ به طوری که بعضی - که بیشتر از عالمان اهل سنت بوده اند - آن را تأیید کرده [۱۴] و بعضی دیگر، با استناد به تعارض و ناهماهنگی این خطبه با دیگر کلمات علی (ع) آن را نپذیرفته اند [۱۵]. در این میان، سید عبد الزهرا خطب احتمال داده است که نوشتن نام خلیفه دوم زیر کلمه فلان، توسط صاحب نسخه ای صورت گرفته که اعتقاد داشته اوصاف ذکر شده درباره عمر است: یحتمل أن صاحب تلك النسخة رأى أن هذه الصفات لعمر فكتب تحت خط الرضی ذلك [۱۶].

لکن با توجه به این که ناقل اصلی این سخن (فخار بن معد موسوی) یکی از عالمان مورد اعتماد شیعی است، [۱۷] این احتمال که وی در تشخیص نسخه سید رضی اشتباه کرده و یا مطلبی خلاف واقع را به سید رضی نسبت داده است، بعید می نماید [۱۸].

دیدگاه شارحان نهج البلاغه

باور بیشتر شارحان و مفسران که درباره خطبه ۲۲۸ اظهار نظر کرده اند، این بوده است که اوصاف ذکر شده با دیگر کلمات امام علی (ع) - که درباره خلیفه دوم وارده شده است - منافات دارد. از این رو با رد سخن ابن ابی الحدید، به

بیان احتمالات و گمانه زنی های دیگر پرداختند که با تأسف، اکثر آنها فاقد مدرک است؛ چنان که **قطب الدین راوندی** (م ۵۷۳ ق) -به عنوان نخستین شارح شیعی که دیدگاه متفاوتی با نظر ابن ابی الحدید ارائه کرده است - این خطبه را در وصف یکی از اصحاب امام علی (ع) دانسته که در زمان رسول خدا (ص) و قبل از پیدایش فتنه سقیفه از دنیا رفته است: مدح بعضی اصحابه بحسن السیره و أنه مات قبل الفتنه التي وقعت بعد رسول الله (ص) من الاختیار و الايثار [۱۹].

انتقادی که به این سخن وارد شده، این است که مضمون کلمات امام (ع) در نهج البلاغه با چهره ای که راوندی معرفی کرده همخوان نیست؛ چه، جملاتی که در تمجید شخصیت مورد بحث به کاررفته، نشان می دهد که او دارای قدرت و حکومت بوده و پس از رسول خدا (ص) ایامی را به زمامداری گذرانده است [۲۰].

ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ ق) نیز با استناد به این که سخنان امام (ع) در این خطبه با مذمت خلیفه دوم در خطبه شقشقیه [۲۱] ناسازگار است، چنین اظهار داشته که این توصیفات به ویژگی های **ابو بکر** بیشتر شباهت دارد و احتمال این که این خطبه در مدح ابو بکر باشد، بیشتر است تا عمر. وی در این باره می نویسد: أقول إرادته لأبي بكر أشبه من إرادته لعمر لما ذكره في خلافة عمر و ذمها به في خطبتها المعروفة بالشقشقية كما سبقت الإشارة إليه [۲۲]...

اما این سخن با اعتراض **میرزا حبیب الله خویی** (م ۱۳۲۴ ق) مواجه گردیده است. وی معتقد است که شکوه های علی (ع) از ابو بکر، اگر بیشتر از عمر نباشد، کمتر نیست؛ چنان که سخنان امام (ع) درباره غصب خلافت و نیز دوران تاریک خلیفه اول، گویای این حقیقت است [۲۳]. از این رو، خویی تأکید دارد که مقصود امام (ع) از شخصیت ستایش شده **مالک اشتر نخعی** است؛ چه آن که چنین ستایش هایی درباره مالک سابقه داشته است: و على إيقائها على ظواهرها فلا بدّ من جعل المكنى عنه شخصا آخر له أهلية الاتّصاف بهذه الأوصاف و عليه فلا يبعد أن يكون مراده (ع) هو مالک بن الحرث الأشتر، فلقد بالغ في مدحه و ثنائه في غير واحد من كلماته [۲۴].

این دیدگاه مورد تأیید **آیت الله مکارم شیرازی** نیز قرار گرفت و ایشان این نظر را بر دیگر احتمالات ترجیح دادند:

شارحان شیعه که یقین دارند این سخن نمی تواند درباره خلیفه دوم باشد، بسیاری آن را اشاره به مالک اشتر و بعضی به **سلمان فارسی** دانسته اند. به نظر می رسد که احتمال اول مناسب تر باشد و با موقعیت مالک و نقش او در میان اصحاب امیر مومنان (ع) و فرماندهی او در لشکر و فکر بلند و عزم راسخ تناسب دارد [۲۵].

از سوی دیگر، **محمد دشتی** به نقل از **مرحوم شهرستانی** احتمال دیگری مطرح کرده و نگاشته است: مرحوم شهرستانی نقل می کند که در نسخه خطی سید رضی رحمه الله- که دخترش خدمت عموی بزرگوار، سید مرتضی

آن را می آموخت- نام سلمان فارسی در ابتدای این خطبه نوشته شده بود. و همین درست است؛ زیرا با بررسی دیگر خطبه های نهج البلاغه: و شناخت تفکرات امام (ع) و بررسی صحیح زندگانی یاران امام (ع) این حقیقت روشن می شود که شخص یاد شده باید سلمان فارسی یا مالک اشتر باشد و دیگر احتمالاتی که داده شده است با عصمت و اعتقادات امام (ع) سازگار نیست [۲۶].

لکن محمد مهدی جعفری با استناد به تاریخ الطبری، دیدگاه ابن ابی الحدید را پذیرفته و به صراحت گفته است: از همه حدس و گمان ها که بگذریم، ما در تاریخ طبری با جریانی بر می خوریم که جای هیچ شکی باقی نمی گذارد که شخص موصوف در این گفتار عمر بن خطاب است و نه هیچ کس دیگری [۲۷].

همچنین محمد عبده معتقد است که منظور از عبارت کنایی «فلان»، خلیفه دوم عمر بن خطاب بوده است [۲۸]. گفتنی است که برخی دیگر از شارحان نهج البلاغه- که بیشتر از مفسران کهن نهج البلاغه بوده اند، در شرح این خطبه سکوت کرده و توضیح خاصی ارائه نکرده اند [۲۹].

مقایسه خطبه ۲۲۸ با دیگر کلمات امام (ع)

همان طور که اشاره شد، تنافی محتوای خطبه ۲۲۸ با دیگر کلمات امام علی (ع)، مهم ترین دلیل شارحان شیعی در اعتراض به دیدگاه ابن ابی الحدید بود. آنان بر این باور بودند که تعبیر به کار رفته در خطبه ۲۲۸ با دیگر سخنان امام (ع) در تضاد است و به همین دلیل، اوصاف ذکر شده نمی تواند در شأن خلیفه دوم باشد [۳۰]. از این رو، شایسته است که با بررسی محتوای خطبه و مقایسه آن با دیگر آموزه های علوی، درستی یا نادرستی این گفته را تبیین نماییم.

اما قبل از هر چیز، باید خاطرنشان کرد که خطبه نام برده -چنان که در بررسی مصادر خطبه خواهد آمد- انشای علی (ع) نبوده و ابتدائاً توسط ایشان ایراد نشده است. از این رو، این استبعاد که اوصاف یادشده با دیگر کلمات امام (ع) ناسازگار است، از اساس، جایگاهی ندارد، اگر از این نکته صرف نظر کنیم و جملات پیش گفته را با دیگر سخنان امام علی (ع) بسنجیم، به این نتیجه می رسیم که جملات بیان شده با دیگر گفتار امام (ع) درباره خلیفه دوم کاملاً ناهمگون است؛ زیرا چگونه می توان پذیرفت که علی (ع)، عمر را «بر پادارنده سنت پیامبر [۳۱]» خوانده باشد، درحالی که تاریخ نمونه های بسیاری را از مخالفت آشکار وی با سنت پیامبر (ص) حکایت کرده است [۳۲]! چگونه می توان پذیرفت که عمر «با جامه ای پاک و کم عیب از دنیا رفته باشد [۳۳]» و حال آن که امام (ع) به کثرت خطا و لغزش هایش تصریح کرده است [۳۴]! و چطور می توان پذیرفت که علی (ع) درباره عمر گفته باشد: «او حق تقوای الهی را مراعات نمود»، [۳۵] در صورتی که در کلامی دیگر حاملان حقیقی تقوا را اندک شمرده [۳۶] و تصریح کرده است که ستیزه جویان و خشونت طلبان هرگز نمی توانند تقوا پیشه کنند [۳۷].

از این رو، باید تأکید نمود که جملات مورد بحث از خطبه، قابلیت همنشینی در کنار دیگر کلمات امام علی (ع) را ندارد.

بررسی مصادر و منابع خطبه ۲۲۸

با مراجعه به کتبی که به معرفی مصادر نهج البلاغه پرداخته اند، در می یابیم که گردآورندگان اسناد نهج البلاغه جز تاریخ الطبری کتاب دیگری را به عنوان مصدر خطبه ۲۲۸ معرفی نکرده اند، [۳۸] این در حالی است که با تتبع در منابع تاریخی متوجه می شویم که شمار دیگری از عالمان اهل سنت این کلام را نقل کرده اند.

۱. تاریخ المدینه

ابو زید، عمر بن شبّه نمیری (م ۲۶۲ ق) در تاریخ المدینه-که از مهم ترین مصادر طبری نیز بوده است- مسندا از «عبد الله بن مالک بن عیینة [۳۹]» روایتی نقل می کند که بعضی از ابهامات موجود در گزارش سید رضی را برطرف می سازد. ابن عیینة می گوید: لما انصرفنا مع علی رضی الله عنه من جنازة عمر رضی الله عنه دخل فاغتسل ثم خرج إلینا فصمت ساعة ثم قال: لله بلاء نأدبہ عمر لقد صدقت ابنه أبی خثمة حين قالت واعمر! أقام الأود و أبدأ العهد [۴۰] واعمر! ذهب نقی الثوب قليل العيب واعمر! أقام السنة و خلف الفتنة، ثم قال والله ما درت هذا و لكنّ ها قولته و صدقت، و الله لقد أصاب عمر خيرها و خلف شرها و لقد نظر له صاحبه فصار علی الطريقة ما استقامت و رحل الركب و تركهم فی طرق متشعبة لا یدری الضالّ و لا یستیقن المهدی؛

وقتی به همراه علی (ع) از تشییع جنازه عمر فارغ شدیم، او داخل منزلش شد و غسل کرد. سپس بر ما وارد شد و پس از آن که مدتی را به سکوت گذراند، گفت: خدا ندبه گر عمر را خیر دهد! همانا دختر ابی خثمه راست گفت، آن گاه که گفت: دریغا بر عمر! کجی را راست و بیماری را درمان کرد. دریغا بر عمر! پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. دریغا بر عمر! سنت را به پا داشت و فتنه را پشت گذاشت. آن گاه علی (ع) گفت: به خدا سوگند! [دختر ابی خثمه خود] این جملات را نگفته است، بلکه به او تعلیم دادند. و راست گفت: به خدا قسم! عمر نیکی خلافت را دریافت و شرّ آن را پشت سر گذاشت و این در حالی بود که همراهش به او نگاه می کرد. پس در طریق [آخرت] گام نهاد و درنگ نکرد. از دنیا رفت و مردم را در راه های گوناگون انداخت [به طوری که] گمراه راه نمی یابد، و راه یافته به باور نمی رسد [۴۱].

۲. انساب الاشراف

احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ق) در این کتاب تنها سخنان دختر ابی خثمه را آورده و کلام امام علی (ع) را نقل نکرده است. وی به نقل از مدائنی می نویسد: المدائنی قال: لما مات عمر رضی الله عنه ندبته ابنه أبی خثمة [۴۲] فقالت: واعمر! أقام الأود و أبرأ العمد و أمات الفتن و أحیا السنن، واعمر! خرج من الدنيا نقی الثوب

بریثا من العیب؛ زمانی که عمر مرد، دختر ابو حثمه بر او ندبه خواند و گفت: دریغ بر عمر! کجی را راست و بیمار را درمان کرد. فتنه ها را میراند و سنت ها را زنده کرد. دریغ بر عمر! از دنیا رفت درحالیکه پاک جامه و بی عیب بود [۴۳].

۳. تاریخ الامم و الملوك

محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) نیز جریان یاد شده را مسندا از «مغیره بن شعبه» نقل کرده است، اما فضای صدوری که راوی ماجرا (مغیره) ترسیم کرده، با آنچه در گزارش ابن شعبه آمده، متفاوت است. او می گوید: پس از آن که عمر دفن شد، نزد علی (ع) رفتم، زیرا دوست داشتم سخنی از او در باره عمر بشنوم. پس علی (ع) درحالی که غسل کرده بود و آب از سر و صورتش می چکید، ملحفه ای به خود پیچید و از خانه خارج شد. گویا تردید نداشت که خلافت پس از عمر به او بازمی گردد. پس گفت: یرحم الله ابن الخطاب! لقد صدقت ابنه أبی حثمة لقد ذهب بخیرها و نجا من شرها اما والله ما قالت و لكن قولت؛ خدا پسر خطاب را بیامرزد! دختر ابی حثمه راست گفت، او از خیرش بهره برد و از شرش خلاص یافت، به خدا سوگند! او [خود این سخنان را] نگفت، بلکه به زبانش نهادند [۴۴].

۴. المعجم

احمد بن محمد بن زیاد، معروف به ابن الأعرابی (م ۳۴۰ ق) در کتاب المعجم- که مورد توجه بزرگانی چون ذهبی و ابن حجر عسقلانی بوده است- [۴۵] داستان یاد شده را به اسناد خود از «ابن بحینه» نقل کرده است. ابن بحینه می گوید: وقتی عمر مرد، [با خود] گفتم: به خدا قسم! نزد علی (ع) می روم تا سخنش را بشنوم. پس علی (ع) درحالی که غسل کرده بود، خارج شد و پس از مدتی سکوت گفت: لله نادبة عمر عاتكة، و هو يقول: واعمره! مات و الله نقی الثوب، مات و الله قليل العيب، أقام العوج و أبرأ العهد. واعمره! ذهب والله بحظها و نجا من شرها، واعمره! ذهب والله بالسنة و أبقى الفتنة. قال علی رضی الله عنه والله ما قالت و لكنها قولت؛ خدا ندبه گر عمر، عاتکه را خیر دهد! درحالی که می گفت: به خدا قسم! پاک جامه مرد، به خدا قسم! کم عیب مرد، کجی ها را راست و عهد را ادا کرد. دریغ بر عمر! به خدا قسم از خلافت بهره برد و از شرش نجات یافت، دریغ بر عمر! به خدا قسم سنت را برد و فتنه را باقی گذاشت. آن گاه علی (ع) گفت: به خدا سوگند، او [این سخنان را] نگفت، بلکه به او یاد دادند [۴۶].

۵. معرفة الصحابة

ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی (م ۴۳۰ ق) در کتاب معرفة الصحابة داستان پیش گفته را با سندی متفاوت، از «اوفی بن حکیم» نقل کرده است. وی می گوید: وقتی عمر هلاک شد، علی (ع) درحالی که غسل کرده

بود، بر ما وارد شد. پس نشست و مدتی سر به زیر انداخت، آن گاه سر برداشت و گفت: لله در باکیه عمر، قالت: واعمره! قوم الأود و أبرأ العمد، واعمره! مات نقی الثوب قليل العیب، واعمره! ذهب بالسنة و أبقى الفتنة؛

خدا گریه کننده عمر را خیر دهد! گفت: دریغا بر عمر! کجی را راست کرد و درد را درمان ساخت. دریغا بر عمر! پاک جامه و کم عیب مرد. دریغا بر عمر! سنت را برد و فتنه را باقی گذاشت [۴۷].

گفتنی است ابن عساکر شافعی (م ۵۷۱ ق) ماجرای یاد شده را در تاریخ مدینه دمشق دو بار گزارش کرده است که یک بار به روایت «اوفی بن حکیم» و بار دیگر، به روایت «ابن بحینه» بوده است [۴۸]. احمد بن عبد الله طبری، معروف به محب الدین طبری (م ۶۹۴ ق) نیز روایت «اوفی بن حکیم» را با اندک تفاوتی در الریاض النضره فی مناقب العشرة نقل کرده است [۴۹]. همچنین این روایت را ابن اثیر (م ۶۳۰ ق) در الکامل و ابن کثیر (م ۷۷۴ ق) در البداية و النهاية به نقل از طبری [۵۰] و جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق) در جامع الاحادیث و متقی هندی (م ۹۷۵ ق) در کنز العمال به نقل از ابو نعیم اصفهانی ذکر کرده اند [۵۱].

نتایج بررسی مصادر و منابع

با بررسی تاریخ الطبری [۵۲] و دیگر منابع نام برده، چنین به دست می آید که پس از مرگ خلیفه دوم، زنیکه از او با نام «ابنه ابی حثمه» یاد شده است، جملاتی را در رثای عمر بر زبان جاری ساخت که امام علی (ع) -در شرایطی که مغیره بن شعبه و دیگر راویان توصیف کرده اند- همان جملات را تکرار کردند.

این زن -که پدرش «ابو حثمه بن حذیفه بن غانم» و مادرش کنیزی از قبیله تنوخ و از اسیران جنگی اعراب بود- [۵۳] لیلی نام دارد که از او درباره اسلام عمر بن خطاب روایتی نقل شده است [۵۴]. وی نخستین زنی بود که به همراه همسرش «عمر بن ربیع» به مدینه هجرت کرد [۵۵]. عمر بن ربیع از همپیمانان عمر بن خطاب و از جمله مسلمانانی بود که به حبشه هجرت کرد [۵۶]. گفتنی است که همسر دیگر ابو حثمه، «شفاء بنت عبد الله بن عبد الشمس» نیز با خلیفه دوم رابطه خوبی داشت؛ به گونه ای که نوشته اند: «عمر پیوسته با او مشورت می کرد و نظر او را بر رأی دیگران ترجیح می داد و گاهی نیز او را متولی امور بازار می ساخت [۵۷]». اما نکته ای که در این باره حایز اهمیت است، آن است که تمامی مصادر و منابع یاد شده، با وجود اختلافی که در سند و متن روایات داشتند، در یک چیز مشترک بودند و آن این که این اوصاف و تعبیرات درباره خلیفه دوم وارد شده است؛ اگرچه این نکته فضیلتی را برای عمر بن خطاب ثابت نمی کند؛ زیرا -چنان که گفته آمد- ستایش انجام شده انشای امام علی (ع) نبوده و از اول، توسط ایشان صادر نشده است. علاوه بر این، با مقایسه منابع فوق با یکدیگر نکات دیگری نیز به دست می آید که از این قرار است:

۱۱- از میان یازده کتاب نام برده، چهار مصدر نخست، یعنی تاریخ المدینه، انساب الاشراف، تاریخ الطبری و المعجم، مقدّم بر سید رضی بوده و پیش از تدوین نهج البلاغه تألیف شده اند.

۲- راویانی که این ماجرا را گزارش کرده اند، سه نفرند که اسامی آنها بدین ترتیب است:

« (۱) ابن بحینه «در سه کتاب: تاریخ المدینه، المعجم و تاریخ مدینه دمشق.

« (۲) اوفی بن حکیم» در پنج کتاب: معرفه الصحابه، تاریخ مدینه دمشق، الرياض النضره، جامع الاحادیث و کنز العمال.

« (۳) مغیره بن شعبه «در سه کتاب: تاریخ الطبری، الكامل و البدایه و النهایه.

۳- در تمام مصادر، جملات مورد بحث از خطبه به صورت حکایت از علی (ع) نقل شده است و در هیچیک از آنها این عبارات به طور مستقیم به حضرت نسبت داده نشده است.

۴- فضای صدور که در منابع مذکور نقل گردیده است، یکسان بوده و تمام راویان، پس از مرگ خلیفه دوم در پی شنیدن سخن امام (ع) درباره عمر بودند.

۵- جملاتی که در نهج البلاغه به امام (ع) نسبت داده شده است، به صورت نقل به معنا در تمامی مصادر آمده است، لکن کامل ترین گزارش مربوط به ابن شُبّه نمیری در «تاریخ المدینه» است.

۶- در اکثر مصادر خطبه، جملات حکایت شده توسط امام (ع)، با عبارت کنایه آمیز «ما قالت و لکن قولت؛ آن زن این جملات را نگفت بلکه به او تعلیم دادند» همراه بوده است.

بررسی سندی خطبه ۲۲۸

از آن جا که سید رضی برای خطبه ۲۲۸ سندی ذکر نکرده و آن را مرسل گزارش کرده است، برای بررسی سند روایت باید به سراغ مصادر خطبه رفت. با مطالعه اسناد موجود، متوجه می شویم که تمامی گزارش ها به چهار طریق بازمی گردد که راوی دو تای آنها یک نفر است. این اسناد به ترتیب در کتاب های «تاریخ المدینه»، «المعجم»، «تاریخ طبری» و «معرفه الصحابه» نقل شده است که اینک مورد بررسی قرار می دهیم.

طریق ابن شُبّه در تاریخ المدینه

حدثنا محمد بن عباد بن عباد، قال حدثنا غسان بن عبد الحميد، قال بلغنا أن عبد الله بن مالك بن عيينة الأزدي حليف بنی المطلب [۵۸] قال...

ابن شبّه در این سند، تنها با دو واسطه به راوی ماجرا، یعنی «عبد الله بن مالك»، معروف به ابن بحینه می رسد. ابن بحینه-چنان که ابن حجر آورده است-فردی عابد و فاضل بود که در ایام خلافت مروان حکم درگذشت. نکته مهمی که درباره وی نقل شده است، آن است که او با مروان حکم معاشرت داشت و پیوسته بر او وارد می شد: «و کان ينزل به [۵۹]». «همچنین ابن سعد او را از کسانی شمرده که بعد از وفات عثمان، در مدینه فتوا می دادند و از پیامبر حدیث نقل می کردند [۶۰]. لکن درباره دو راوی دیگر ویژگی خاصی ذکر نشده است [۶۱].

طریق ابن الاعرابی در المعجم:

نا ابن المنادی، نا إبراهيم بن يوسف الزهري، نا بردان، عن صالح بن كيسان، عن أبي نجيب [۶۲] قال...

ابن الاعرابی نیز در این سند با چهار واسطه به «ابن بحینه» می رسد که به غیر از وی، تنها «صالح بن كيسان» از معاریف و مورد وثوق رجالیون بوده است [۶۳].

طریق طبری در تاریخ الامم و الملوك:

حدثني عمر، قال حدثنا علي، قال: حدثنا ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان، عن المغيرة بن شعبة، قال...

طبری در این طریق با چهار واسطه به «مغيرة بن شعبة» می رسد. مغيرة-چنان که رجالیون اهل سنت نگاشته اند-فردی زیرک و حیلہ گر بود که برای هر مشکلی چاره ای می اندیشید؛ چنانکه گفته اند: اگر شهری هشت در داشته باشد که جز به مکر و نیرنگ نتوان از یکی خارج گشت، مغيرة از تمامی درها خارج می شود [۶۴].

طریق ابو نعیم در معرفة الصحابة:

حدثنا أبو محمد بن حيان، ثنا محمد بن سليمان، نا الخليل بن أسد البصري، قال: ثنا نصر بن سلام الكوفي أبو عمرو، ثنا عباءة بن كليب الليثي، عن عثمان بن زيد الكنانی، عن عيسى بن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن أوفى بن حكيم، قال...

در این طریق، ابو نعیم با هفت واسطه به راوی حدیث «أوفى بن حكيم» می رسد. ابن حکیم در میان مصادر رجال و انساب فردی مجهول و ناشناخته است. با این حال، خانواده اش از افراد سرشناس و معروف قریش بودند؛ چنان که پدرش «حکیم بن أمية بن حارثة بن الأوقص السلمی» کسی بود که بنی امیه را از دشمنی رسول خدا (ص)

باز می داشت و قبل از بعثت، سفیهان قریش را از کارهای ناشایست منع می کرد [۶۵]. خواهرش «خولۀ بنت حکیم بن أمیة»، همسر عثمان بن مظعون و از زنانی بود که خودش را به پیامبر (ص) هبه کرده بود [۶۶] و بالاخره همسرش «عزّة» دختر ابو لهب عموی پیامبر بود [۶۷]. در میان دیگر روایات این سند، «عیسی بن عبد الرحمن» توثیق شده [۶۸] و «عباءة بن کلیب لیثی» صدوق [۶۹] خوانده شده است و بقیه آنها مجهول اند.

با توجه به نکاتی که گذشت، می توان چنین گفت که تمام این اسناد-به جهت مجهول بودن بسیاری از راویان و نیز ضعف برخی از آنها-ضعیف و غیر قابل اعتمادند. بااین حال، طرق متعدد و نیز متون فراوانی که این جریان را گزارش کرده اند، در ما گمان قابل توجهی ایجاد می کند که اصل ماجرای ذکر شده در روایات معتبر است. با این حال، وجود راویانی چون مغیره بن شعبه اعتماد ما را به برخی گزارش ها کاهش می دهد.

بررسی صحت انتساب خطبه ۲۲۸ به امام (ع)

یکی دیگر از مباحثی که درباره خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه مطرح گردیده و در دوره معاصر نیز به صورت جدی دنبال شده است، موضوع انتساب این خطبه به امام علی (ع) است. در این میان، «محمد تقی شوشتری» (معاصر) نخستین کسی است که انتساب این خطبه به امام (ع) را زیر سؤال برده و آن را نپذیرفته است. وی با انتقاد از روش سید رضی در اخذ کلمات منسوب به امام (ع)، صدور این کلام از علی (ع) را بعید شمرده و گفته است: می گویم: همانا سخن در اصل این خبر و تحقق نسبت این خطبه به امام (ع) است؛ زیرا سیدرضی زمانی که کلام فصیحی را منسوب به امام علی (ع) می دید، بدون تدبّر در معنایش آن را می پذیرفت؛ هرچند که شواهدی بر خلافش وجود داشته باشد [۷۰]...

هرچند سخن علامه شوشتری درباره نسبت خطبه ۲۲۸ به امام (ع) قابل تأمل است، اما دیدگاه وی درباره سید رضی رحمه الله به هیچ روی پذیرفتنی نیست؛ زیرا گرچه انگیزه اصلی سید رضی رحمه الله در گزینش سخنان امام علی (ع) جلوه های فصاحت و بلاغت بوده است، اما این مسأله موجب نگرندیده که وی از محتوا و مضمون احادیث نیز غفلت ورزد و به آن توجه ننماید. گواه این مطلب توضیحات عالمانه ای است که سید رضی رحمه الله در جای جای نهج البلاغه درباره کلمات امام (ع) ارائه کرده است [۷۱]. افزون بر این، مقدمه سید رضی رحمه الله نیز نشان می دهد که نکته های ناب محتوایی برایش از ظاهر به هم پیوسته کلمات مهم تر بوده است:

چه بسا در میان آنچه انتخاب نموده ام، فصولی ناهماهنگ، و سخنان زیبایی نامنظم آمده، علت این مسأله آن است که من نکات و سخنان درخشنده را گردآوری می کنم، و قصدم نظم و پیوستگی میان آنها نیست [۷۲].

ازاین رو، تأکید می کنیم که سید رضی نه تنها ادیبی سخن شناس، بلکه عالمی حدیث شناس بود که ظرایف لفظی و معنوی کلمات امیر المؤمنین (ع) را به خوبی می شناخت و بدان آگاهی داشت.

بعد از علامه شوشتري، شهید مطهری دیگر اندیشمند شیعی است که با رویکردی انتقادی انتساب این خطبه به امام (ع) را زیر سؤال برده و اظهار داشت: در نهج البلاغه ضمن خطبه شماره ۲۲۶ جمله هایی آمده است مبنی بر ستایش از شخصی که به کنایه تحت عنوان «فلان» از او یاد شده است. شراح نهج البلاغه درباره این که این مردی که مورد ستایش علی (ع) واقع شده کیست، اختلاف دارند؛ غالباً گفته اند مقصود عمر بن الخطاب است که یا به صورت جدّ و یا به صورت تقیه ادا شده است [۷۳].

وی سپس با استناد به گزارش ابن ابی الحدید از تاریخ الطبری، به صراحت اعلام کرده است: علی هذا جمله های بالا نه سخن علی (ع) است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سید رضی رحمه الله که این جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده، دچار اشتباه شده است [۷۴].

گفتنی است این کلام شهید مطهری برای دیگر صاحب نظران نیز بابی گشود که در نسبت خطبه ۲۲۸ به امام علی (ع) به دیده تردید بنگرند و با انکار انتساب آن به امام (ع)، به گمان خود، از باور شیعه درباره خلیفه دوم دفاع کنند [۷۵]. در صورتی که اگر در سخن شهید مطهری تأمل شود، متوجه می شویم که دلیل او در این نظر، روایتی است که طبری در تاریخش نقل کرده است و این گزارش با نتیجه ای که از آن گرفته شده است، مغایرت دارد؛ زیرا نه تنها در گزارش طبری، بلکه در تمام نقل های خطبه به صراحت آمده است که جملات یاد شده بر زبان امام علی (ع) جاری شد و حضرت آن اوصاف را ایراد فرمودند. تنها نکته موجود، آن است که امام (ع) این کلمات را با واسطه و به نقل از دختر ابی حثمه ایراد فرمودند و این، غیر از آن چیزی است که شهید مطهری و دیگران از گزارش طبری برداشت کرده اند.

همچنین آیت الله جعفر سبحانی در گفتگوی مکتوبی که با «صالح بن عبد الله الدرویش» انجام داده است، این انتساب را نپذیرفته و نوشته است: آنچه از گزارش طبری ظاهر می شود، آن است که این خطبه از کلمات امام (ع) نیست، بلکه از سخنان دختر ابی حثمه است و امام (ع) تنها در دو کلمه «ذهب بخیرها، نجا من شرّها» او را تصدیق نمود [۷۶].

وی در ادامه، خطاب به صالح بن عبد الله الدرویش می نویسد: آیا صحیح است به کلامی استدلال شود که گوینده اش شناخته شده نیست و معلوم نیست که آیا از بافته های مغیره بن شعبه است یا غیر او که آن جملات را به خاطر مصالحی معین به ندبه گر عمر القا کرده است؟ [۷۷]!

روشن است که آیت الله سبحانی نیز در این رأی با استناد به گزارش طبری درباره گویند [خطبه داوری کرده است، اما-چنان که در نقد دیدگاه شهید مطهری گذشت-نقل قول سخنان دختر ابی حثمه و حکایت جملات وی از سوی امام (ع)، انتقادی را متوجه سید رضی نمی سازد؛ زیرا او با استناد به منابع کهنی که در اختیار داشته است، این جملات را منسوب به امام علی (ع) دیده و بر همان اساس در نهج البلاغه گردآورده است. علاوه بر آن که ممکن

است آنچه ما تا به امروز نسبت به مصادر این خطبه یافته ایم، تمام ماجرا نبوده و مصدر سید رضی در این خطبه، کتابی غیر از تاریخ الطبری و امثال آن بوده که به دست ما نرسیده است.

نکته ای که در این میان قابل توجه است، سخن لغت شناسان و صاحبان معاجم عربی است که در شرح واژگان خطبه، جملات یاد شده را به علی (ع) نسبت داده اند و این خود شاهی بر صحت انتساب این خطبه به امام (ع) است؛ چنان که ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق) در غریب الحدیث، [۷۸] زمخشری (م ۵۸۳) در الفائق، [۷۹] ابن اثیر (م ۶۰۶ ق) در النهایه [۸۰] و ابن منظور (م ۷۱۱ ق) در لسان العرب [۸۱] به این نسبت تصریح کرده اند؛ به عنوان مثال، ابن اثیر ذیل واژه «عمد» می نویسد: و فی حدیث عمر بنّ نادبته قالت: «واعمره أقام الأود و شفی العمد»، العمد بالتحریک: ورم و دبر یكون فی الظهر. أرادت أنه أحسن السیاسة و منه حدیث علی: «لله بلاء فلان فلقد قوم الأود و داوی العمد [۸۲]».»

اعتبارسنجی تأیید امام (ع) از ستایش خلیفه

اکنون با پذیرش این مطلب-که ستایش ذکر شده در خطبه ۲۲۸ انشای امام علی (ع) نبوده، بلکه حکایت جملاتی است که توسط نوحه گر خلیفه دوم ایراد گردید-این سؤال مطرح می گردد که چرا حضرت آن اوصاف را تکرار نمودند؟ آیا همان طور که بعضی از عالمان اهل سنت برداشت کرده اند، حضرت تلویحا از خلیفه دوم تمجید و قدردانی کرده است؟

آن چه مسلم است، ستایش امام علی (ع) از خلیفه دوم به هیچ روی با مبانی و باورهای شیعه قابل جمع نیست و نمی توان صدور چنین محتوایی را از امیر المومنین (ع) پذیرفت؛ هرچند این محتوا در قالب گزارش های متعدد تاریخی نیز آمده باشد [۸۳]. اما اگر بخواهیم علت این بازخوانی و دلالت آن بر ستایش خلیفه را بررسی و تحلیل کنیم، باید گفت که در این باره دیدگاه های متفاوتی از سوی دانشوران شیعی بیان شده است. برخی همچون ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ ق) (بر این باورند که این بازخوانی به منظور مماشات با پیروان خلیفه و جلب توجه آنان بوده است: فإِنَّه جاز أن یكون ذلك المدح منه (ع) علی وجه استصلاح من یعتقد صحّة خلافة الشیخین و استجلاب قلوبهم بمثل هذا الکلام [۸۴].

برخی دیگر، بیان این ویژگی ها را تعریضی به وضعیت خلیفه سوم دانسته و آن را روشنگری امام (ع) نسبت به فتنه عثمان تفسیر کرده اند؛ چنان که آیت الله سبحانی گفته است: اگر صدور این کلام از امام (ع) را صحیح بدانیم و از شکوک و ابهاماتی که پیرامون آن وجود دارد، چشم بپوشیم، باید گفت که این سخن برای هشدار به حکومتی ایراد شده که مسلمانان به زودی بدان مبتلا می گشتند و به همین جهت، او را با عبارت «فتنه را پشت سر گذاشت» توصیف نمود که با خلافت عثمان سازگار است [۸۵]. ایشان در جای دیگر احتمال داده است: به احتمال قوی، تکرار کلام ندبه گر عمر از سوی امام علی (ع) از باب اظهار تعجب بوده است [۸۶].

بعضی، این حکایت را چنین معنا کرده اند که کلام علی (ع) در تصدیق سخنان دختر ابی حثمه، استفهامی بوده است و در حقیقت، ایشان از واقعیت آن اوصاف سؤال کردند؛ چنان که شهید مطهری آورده است:

ولی برخی از متبعین عصر حاضر، از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده اند و آن این که علی (ع) پس از آن که بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاده، به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی حثمه آن ستایش ها را که از عمر می کرد، راست می گفت؟ [۸۷]

و بالاخره بعضی نیز تصدیق امام (ع) را تنها در مورد بخشی از جملات ذکر شده، پذیرفته و نسبت به بقیه آن انکار کرده اند؛ چنان **علامه شوشتری** گفته است: اما آن چه که ابن ابی الحدید از طبری نقل کرده است-با آن که روایت مخالف فی حدّ نفسه غیر مقبول است-چیزی از آن فهمیده نمی شود، جز آن که امام (ع) از سخنان دختر ابی حثمه، تنها جمله «از خیر خلافت بهره برد و از شرّش نجات یافت» را تصدیق نمود... اما باقی جملات افترا و تهمت است که یا از روی عمد به امام (ع) نسبت داده شده است و یا به خاطر کلام امام (ع) که فرمود: «همانا دختر ابی حثمه راست گفت»، گمان کردند که به تمام سخنان دختر ابی حثمه برمی گردد [۸۸].

با توجه به مطالب بیان شده، چنین می نماید که اصل تصدیق امام (ع) نسبت به سخنان دختر ابی حثمه، مورد قبول صاحب نظران واقع شده است و تنها در تأویل و توجیه و یا وسعت و ضیق معنا اختلاف نظر وجود دارد، درحالی که نقل ستایش های ندبه خوان خلیفه و بازگویی سخنان وی به معنای پذیرش و یا تصدیق آن جملات نیست؛ هرچند نمی توان امکان چنین برداشتی را انکار نمود؛ زیرا **اولا**، دلیلی که تصدیق و یا تأیید امام (ع) نسبت به اوصاف بیان شده را ثابت کند، در دست نیست و **ثانیا**، تمام قرائن و شواهدی که در این باره وجود دارد، ضعیف و قابل خدشه است.

نقد و بررسی قرائن کلامی ستایش خلیفه

صاحب نظران اهل سنت برای اثبات ستایش امام علی (ع) از خلیفه دوم، تنها به تعبیر به کار رفته در خطبه-که به گمانشان صریح در مدعاست -استناد کرده اند، [۸۹] اما با تحلیل گزارش های موجود از خطبه ۲۸ می توان قرائن و شواهدی را کشف کرد که بر تأیید و یا تصدیق امام (ع) از ستایش صورت گرفته دلالت دارد.

براساس گزارش برخی از منابع، امام علی (ع) ضمن بازگویی سخنان دختر ابی حثمه، ستایش وی در حقّ عمر را تصدیق کرده و فرمود: **«لقد صدقت ابنه اُبی حثمه؛ به درستی که دختر ابی حثمه راست گفت [۹۰].»!**

این عبارت، یکی از شواهدی است که می توان دست مایه مخالفان قرار گیرد و در اثبات ستایش علی (ع) از عمر بدان استناد شود. اما با ارزیابی مصادر خطبه متوجه می شویم که از میان یازده منبع نامبرده، تنها کتاب هایی این جمله را نقل کرده اند که راویان آنها از مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السّلام (مغیره بن

شعبه) و یا از نزدیکان مکتب خلفا (ابن بحینه) [۹۱] بوده اند [۹۲]. علاوه بر آن که بعضی از این منابع از نظر وثاقت تاریخی نیز دچار ضعف بوده، قابل اعتماد نیستند.

گواه این مطلب، پژوهش روشنگرانه علامه عسکری است که درباره سیره طبری و ابن کثیر در تحریف حقایق تاریخی ارائه کرده است. ایشان در این باره می نویسد: یکی از انواع پرده پوشی و کتمان در مکتب خلفا، حذف قسمتی از سنت پیغمبر و تبدیل آن به کلمه ای گنگ و مبهم است... نمونه این روش، کاری است که طبری و ابن کثیر درباره نامه محمد بن ابی بکر به معاویه انجام داده اند. در این نامه از فضایل و مناقب امام علی (ع) سخن به میان آمده و معاویه نیز در پاسخ، به همه آنها اعتراف کرده است. این در حالی است که طبری، با اشاره به سند خبر دو نامه، آنها را حذف کرده و چنین توجیه کرده است که مردم عامه تحمل شنیدن آن را ندارند! و ابن کثیر نیز در تاریخ خود به نامه محمد بن ابی بکر اشاره کرده است، اما تنها به این اندازه بسنده کرده که بگوید: در نامه خشونت به کار رفته است [۹۳]. از این رو، می توان گفت که عبارت یاد شده جزء کلام امام علی (ع) نبوده و بعدها به ایشان نسبت داده شده است.

اما یکی دیگر از قرائنی که گمان تأیید امام (ع) نسبت به اوصاف بیان شده را برمی انگیزاند، دعایی است که در ابتدای کلام امام (ع) نقل شده است. چنان که مطابق نقل طبری، امام علی (ع) پس از شنیدن مرثیه سرایی دختر ابی حثمه فرمود: «یرحم الله ابن الخطاب: خداوند فرزند خطاب را رحمت کند» [۹۴]!

پذیرش صدور این تعبیر از سوی امام (ع) می تواند بیانگر این مطلب باشد که آن حضرت، عمر را شایسته رحمت خداوند می دانست و لذا ستایش های ذکر شده در حق وی را نیز قبول داشت. اما با بررسی مصادر موجود درمی یابیم که تنها طبری این تعبیر را نقل کرده است و بقیه مورخان، عباراتی چون: «لله در باکیه عمر»، «لله در نادیه عمر»، «لله نادیه عمر» و «و یا» لله بلاء نادیه عمر «آورده اند که در حقیقت، بیانگر دعای حضرت در حق گوینده آن توصیفات) ابنه ابی حثمه (است، نه پسر خطاب [۹۵]! از این رو، این احتمال که تعبیر «یرحم الله ابن الخطاب» نیز جزء سخنان امام (ع) نبوده و بعدها بدان افزوده شده است، قوت مییابد.

اینک با عنایت به این که هر دو عبارت مورد بحث، یعنی «لقد صدقت ابنه ابی حثمه» و «یرحم الله ابن الخطاب»، تنها در کتابی نقل شده است که راوی آن «مغیره بن شعبه» است، می توان چنین نتیجه گرفت که این عبارات ساخته و پرداخته وی بوده است؛ کسی که سابقه تاریکش در تحریف واقعیات و نیز دشمنی آشکارش با اهل بیت علیهم السلام، گواه روشنی بر این امر محسوب می گردد. چنان که امام علی (ع) در کلامی، ماهیت او را فاش ساخته و به این خصیصه وی تصریح نمودند.

شیخ مفید به نقل از «مالک بن ابی عامر» گزارش می کند: هنگامی که علی بن ابی طالب (ع) از مدینه به سوی بصره (برای جنگ جمل) روانه شد، من کنار مغیره بن شعبه ایستاده بودم که عمار بن یاسر رضی الله عنه پیش

آمد و به او گفت: ای مغیره آیا به خدای عزّ و جلّ میل داری؟ مغیره گفت: کجا برایم چنین چیزی خواهد بود؟! عمار گفت: در این دعوت داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی... امیر المؤمنین (ع) که از جریان آن دو با خبر شد فرمود: ای ابا الیقظان، این یک چشم (مغیره) به تو چه می گوید؟ به خدا سوگند او پیوسته کوشش می کند که حق را به باطل پیوشاند و آن را وارونه جلوه دهد و به چیزی از دین نیاویزد مگر که موافق دنیا باشد [۹۶].

همچنین رابطه نزدیک و تنگاتنگ مغیره با خلیفه دوم گواه دیگری است که احتمال طرح شده را پررنگ می سازد [۹۷]. علاوه بر آن که ارتکاب مغیره به گناه کبیره زنا و نجات وی از حدّ به خاطر ممانعت عمر از شهادت نفر چهارم، ماجرای معروفی است که جزئیات آن در کتب معتبر تاریخی آمده است [۹۸].

بررسی دلالتی عبارت «ما قالت و لکن قولت»

آخرین قرینه و شاهی که می تواند در تأیید ستایش عمر مورد استناد قرار گیرد، تعبیر پایانی امام (ع) است که بعد از تکرار سخنان ندبه گر عمر فرمود: «أما والله ما قالت و لکن قولت؛ به خدا سوگند دختر ابی حثمه [این سخنان را] نگفت بلکه به او تعلیم دادند.»

این عبارت را -چنان که در کتب لغت عربی آمده است- چنین تفسیر کرده اند که دختر ابی حثمه خود توانایی انشای آن ستایش ها درباره عمر را نداشت، بلکه خداوند آن جملات را بر زبان او جاری ساخت و در واقع، آن کلمات به او الهام شده بود [۹۹]. بر این اساس، این برداشت شکل می گیرد که تکرار سخنان ندبه گر خلیفه از سوی علی (ع) به معنای تأیید آن اوصاف بوده است و امام (ع) آن کلمات را مرتبه ای فراتر از توان بشری می دانست.

باید اظهار داشت که این نگاه نادرست به عبارت یاد شده، از این جهت ناشی شده است که برخی با اعتماد کامل به اهل لغت، سخن آنان در این باره را بدون تأمل پذیرفتند، در صورتی که اگر در کلام آنان دقت شود، متوجه می شویم که این معنا، تفسیر شخصی بعضی از اهل لغت بوده است، نه معنای حقیقی آن واژگان؛ زیرا با تتبع در استعمالات ماده «قول» در باب تفعیل درمی یابیم که این کلمه به معنای تلقین کردن، تعلیم دادن و آموزش آنچه باید گفت، به کار می رفته است [۱۰۰]. اما برخی از لغویون با اشاره به حدیث پیش گفته، آن را از جانب خود تفسیر کرده و به معنای الهام و غیره گرفته اند.

چنان که ابن قتیبه آورده است: فی حدیث عمر أن نادبته قالت: واعمر! أقام الأود و شفی العمد فقال علی (ع): أما والله ما قالت و لکنها قولته... و أما قول علی (ع): «ما قالت و لکنها قولته»، فإنه أراد: ما هي قالت و لکنها ألقى علی لسانها كأن الله جل و عز ألقاه عليه. يقال: أقولت فلانا كذا و كذا و قولته إذا لقنته الشيء فقال [۱۰۱]. به

روشنی پیداست که ابن قتیبہ پس از اشاره به حدیث، با عبارت «فإنه أراد...» به بیان دیدگاه و تفسیر خود پرداخته و سپس معنای واژه را بیان کرده است. از این رو، آنچه مربوط به رأی شخصی وی بوده با معنای واقعی کلمه در هم آمیخته است.

همچنین **جار الله زمخشری در الفائق**، پس از ذکر معنای کلمه «قول» به بیان مراد خود پرداخته و گفته است:

«قوله الشيء وأقوله: إذا لقنته إياه وألقيته على لسانه والمعنى أن الله أجراه على لسانها» [۱۰۲].

ابن اثیر جزری در النهایه نیز این چنین برخورد کرده و بعد از ذکر معنای واژه «قول» آن را از جانب خود تفسیر کرده است: و فی حدیث علی (ع) سمع امرأة تندب عمر فقال: «أما والله ما قالته ولكن قولته» أي: لقنته و علمته و ألقى على لسانها، یعنی من جانب الالهام ای: أنه حقیق بما قالته فیه [۱۰۳].

بنابراین، معلوم گردید که چگونه شماری از اهل لغت بین معنای عبارت موردنظر و دیدگاه شخصی خود جمع کرده و تصویر نادرستی از آن ارائه کرده اند، این در حالی است که به تصریح جوهری واژه «قول» نوعی ادعا و نسبت دروغ را نیز در خود جای داده است [۱۰۴] و این، مؤید دیگری است بر این که سخنان دختر ابی حثمه، گفته خودش نبوده، بلکه ادعایی بود که دیگران بر زبانش گذاشتند و به او تعلیم دادند.

ارزیابی پایانی

با توجه به مجموع گزارش ها و فضای صدور که در آنها ذکر شده است، چنین به نظر می رسد که حکایت سخنان دختر ابی حثمه توسط امام (ع) از روی رضایت نبوده و ایشان در این بازگویی هدف خاصی را دنبال می کردند. هدفی که با مطالعه دوباره و تأمل در سبب صدور خطبه قابل برداشت است.

محمد ابن جریر طبری از «مغیره بن شعبه» نقل می کند: وقتی عمر دفن شد، نزد علی (ع) رفتم؛ زیرا دوست داشتم سخنی از او درباره عمر بشنوم. پس علی (ع) درحالی که غسل کرده بود و آب از سر و صورتش می چکید، ملحفه ای به خود پیچید و از خانه خارج شد. گویا تردید نداشت که خلافت پس از عمر به او بازمی گردد. آن گاه گفت [۱۰۵]...

همچنین **ابن اعرابی** به نقل از دیگر راوی خطبه، «ابن بحینه» آورده است: وقتی عمر مرد، [با خود] گفتم: به خدا قسم! نزد علی (ع) می روم تا سخنش را بشنوم. پس علی (ع) درحالی که غسل کرده بود خارج شد و پس از مدتی سکوت گفت [۱۰۶]... .

و سومین راوی خطبه، «**اوفی بن حکیم**» نیز در ترسیم فضای صدور خطبه گفته است: هنگامی که عمر مرد، [با خود] گفتیم: به خدا قسم! نزد علی (ع) می روم و سخنش [درباره عمر] را می شنوم. پس [به در خانه علی (ع)] رفتم که ناگاه مردمی را دیدم که منتظرش بودند. پس مدتی درنگ کردیم تا آن که علی (ع) در حالی که ناخوش بود، از منزلش خارج شد و سلام کرد. او مدتی سر به زیر انداخت و آن گاه سر برداشت و گفت [۱۰۷]. ...

چنان که پیداست، راویان این جریان، همگی از طیف جریان حاکم و دارای سوابقی معلوم در ارتباط با خلیفه بودند. از این رو، با ذهنیتی پیش ساخته و به منظور شنیدن نظر امام درباره خلیفه، نزد ایشان رفتند. از سوی دیگر، این جملات در اجتماع مردم و در حضور افرادی ایراد گردید که بیشتر از دوستان خلیفه بودند و از نارضایتی امام از خلیفه تازه درگذشته اطلاع داشتند. از این رو، باید گفت که موقعیت امام برای ایراد خطبه کاملاً غیر طبیعی و ناخواسته بود و حضرت در شرایطی قرار گرفتند که گویا چاره ای جز بیان جملاتی درباره خلیفه نداشتند. به همین خاطر، ناگزیر گردید که با این گونه سخن (حکایت کلام دیگری) - که شاید بوی ستایش نیز از آن استشمام گردد- به خواسته حاضرین پاسخ دهند.

نتیجه

با توجه به آنچه که در ارزیابی دیدگاه شارحان و صاحب نظران و نیز بررسی منابع و مصادر خطبه آوردیم، نتایج ذیل به دست می آید:

۱- در تمام نسخه های موجود نهج البلاغه نام شخص ستایش شده معلوم نگردیده و تنها واژه کنایی «**فلان**» ذکر شده است. اما به استناد مصادری که خطبه را گزارش کرده اند، اوصاف ذکر شده درباره خلیفه دوم وارد شده است و احتمالات دیگری که در این باره ذکر شده، به دلیل عدم ارائه مستند مرجوح می گردد.

۲- خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه انشای امام علی (ع) نبوده و مستقیماً از سوی ایشان صادر نشده است، بلکه حضرت آن جملات را به نقل از دختر ابی حثمه - که در رثای خلیفه دوم ندبه خوانده بود- بدون تأیید و تصدیق بازگو نمودند. البته نسبت این خطبه به امام (ع) از آن جهت که بر زبان حضرت جاری شده و امام آن را ایراد فرمودند، صحیح است.

۳- خطبه یاد شده در یازده منبع تاریخی یافت شده است که تاریخ نگارش چهار تای آنها -از جمله تاریخ الطبری- پیش از تدوین نهج البلاغه بوده است، اما گزارش طبری به دلیل ضعف سندی (وجود مغیره بن شعبه) و محتوایی قابل اعتماد نیست.

۴- برخلاف گمان صاحب نظران اهل سنت که ایراد این خطبه را به منزله ستایش علی (ع) از عمر قلمداد کرده اند، بازخوانی جملات مذکور نشانه تصدیق و یا تأیید امام (ع) نبوده و تمام قرآینی که در این باره وجود دارد، مخدوش و غیر قابل استناد است.

کتابنامه

- استناد نهج البلاغه، امتیاز علیخان عرشی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران: نشر عطارد، ۱۳۵۱ ش.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبد البر، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
- أسد الغابة فی معرفة الصحابة، عز الدین ابن اثیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
- الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- اعلام نهج البلاغه، علی بن ناصر سرخسی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران: نشر عطارد، ۱۴۱۵ ق.
- الاغانی، ابو الفرج اصفهانی، بیروت: دار الاحیاء للتراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
- الامالی، شیخ مفید، قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- الامام امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع)، عزیز الله عطاردی، تهران: موسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۳ ق.
- انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
- البدایة و النهایة، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
- بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، محمد تقی شوشتری، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶ ش.
- پرتوی از نهج البلاغه، محمد مهدی جعفری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰ ش.
- پیام امام امیر المؤمنین (ع)، ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۶ ش.
- تاج العروس من جواهر القاموس، زبیدی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- تاریخ الاسلام، احمد بن عثمان ذهبی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

- تاریخ الامم و الملوك، محمد بن جریر طبری، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
- تاریخ المدینة، ابن شبه نمیری، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، قم: دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
- تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت: دار الصادر، [بی تا].
- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
- تأملات فی نهج البلاغة، صالح بن عبد الله الدرویش، [بی جا]، [بی تا].
- تصنیف نهج البلاغه، لبیب بیضون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- تعامل امام علی (ع) با مخالفان، اعظم ویسمه، پایان نامه ارشد، دانشکده اصول دین، ۱۳۸۱ ش.
- تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- تمام نهج البلاغة، سید صادق موسوی، تهران: مؤسسه صاحب الزمان (ع)، ۱۳۷۶ ش.
- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ ق.
- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین یوسف مزی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ق.
- جامع الاحادیث، جلال الدین سیوطی، [بی نا]، [بی تا].
- حوار مع الشیخ صالح بن عبد الله الدرویش، جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۳۸۱ ش.
- الدیاج الوضی فی الكشف عن اسرار کلام الوصی، یحیی بن حمزه حسینی، صنعا: مؤسسه الامام زید، ۱۴۲۴ ق.
- روش - های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، محمد دشتی، قم: نشر امام علی (ع)، ۱۳۶۸ ش.
- الریاض النضره فی مناقب العشرة، محب الدین طبری، [بی جا]، [بی تا].
- السیره النبویه، ابن هشام، بیروت: دار المعرفه، [بی تا].
- سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸ ش.
- شرح نهج البلاغة، محمد عبده، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر: مکتبه الاستقامه، [بی تا].

- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۳۳۷ ش.
- شکوه مولا (نگاهی دیگر به خطبه شفشقیه)، مهدی مردانی، قم: انتشارات مشهور، ۱۳۸۵ ش.
- الصالح، اسماعیل بن حماد جوهری، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
- الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
- العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابه بعد وفاة النبی، ابو بکر ابن العربی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۷ ق.
- غریب الحدیث، ابن قتیبہ دینوری، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
- الفائق فی غریب الحدیث، جار الله زمخشری، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- الکاشف فی معرفه من له روايه فی کتب السنه، احمد بن عثمان ذهبی، جدہ: دار القبلة، ۱۴۱۳ ق.
- الکامل فی التاریخ، عز الدین ابن اثیر، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
- لسان العرب، ابن منظور: قم: نشر أدب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
- مجموعه مؤلفات (الشیعه و السنه)، شیخ احسان الہی ظہیر، [ابی جا]، [ابی تا].
- مستدرک نهج البلاغه، هادی کاشف الغطاء، بیروت: مکتبه الاندلس، [ابی تا].
- مصادر نهج البلاغه و اسانیده، سید عبد الزہرا خطیب، بیروت: دار الزہراء، ۱۳۶۷ ش.
- مصباح السالکین، ابن میثم بحرانی، [ابی جا]، دفتر نشر الکتاب، ۱۳۶۲ ش.
- معارج نهج البلاغه، علی بن زید بیہقی، تحقیق: محمد تقی دانش پڑوہ، قم: مکتبہ آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ ق.
- معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، تہران: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۲ ق.
- معجم رجال الحدیث، سید ابو القاسم خویی، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.
- المعجم، احمد بن محمد بن زیاد (ابن الأعرابی)، بیروت: دار ابن الجوزی، ۱۴۸ ق.

- معرفة الصحابة، ابو نعيم احمد بن عبد الله اصفهاني، رياض: دار الوطن، ۱۴۱۹ ق.
- مفردات نهج البلاغه، سيد علي اكبر قرشي، تهران: مؤسسه فرهنگي قبله، ۱۳۷۷ ق.
- منهاج البراءة في شرح نهج البلاغه، ميرزا حبيب الله خويي، تهران: مكتبة الاسلاميه، [بي تا].
- منهاج البراءة في شرح نهج البلاغه، قطب الدين راوندي، قم: مكتبة آية الله مرعشي، ۱۳۶۴ ش.
- مواضع سياسي على (ع) در قبال مخالفين، جلال درخشه، تهران: انتشارات امير كبير، ۱۳۷۹ ش.
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، احمد بن عثمان ذهبي، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
- نسخه ابن شديق، سيد محمد مهدي جعفري، تهران: مؤسسه نشر و تحقيقات ذكر، ۱۳۸۸ ش.
- نسخه ابن مؤدب، قم: مكتبة آيت الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۶ ق.
- نسخه نصيره، تقديم: حسن السعيد، تهران: مدرسه چهل ستون، ۱۴۰۲ ق.
- النص و الاجتهاد، سيد عبد الحسين شرف الدين عاملي، قم: دار الاسوه، ۱۴۱۶ ق.
- النهاية في غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، قم: مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۶۴ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: حسين انصاريان، تهران: انتشارات پيام آزادي، ۱۳۷۹ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتي، قم: نشر محدث، ۱۳۸۵ ش.
- نهج البلاغه، تصحيح و تحقيق: عزيز الله عطاردی، تهران: بنياد نهج البلاغه، ۱۴۱۳ ق.
- نهج البلاغه، تصحيح: دكتور صبحي صالح، قم: مؤسسه دار الهجرة، [بي تا].
- نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۶ ش.

پی نوشت

[۱] به عنوان نمونه می‌توان از پایان‌نامه ارشد «تعامل امام علی علیه السلام با مخالفان و کتاب مواضع سياسي امام علی علیه السلام در قبال مخالفين» نام برد.

[۲] ر.ک: تأملات فی نهج البلاغه، ص ۱۰.

[۳] همان، ص ۸-۱۱.

[۴] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸، ترجمه انصاریان.

[۵] ر.ک: بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۴۸۱.

[۶] این مطلب از تحقیق ارزشمندی که آقای عزیز الله عطاردی انجام داده و نسخه صبحی صالح را با ۲۵ نسخه خطی نهج البلاغه مقایسه کرده اند، به روشنی قابل درک است. ر. ک: نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح: عزیز الله عطاردی، خطبه ۲۲۸.

[۷] نسخه نصیری، نگاشته شده در سال ۴۹۹ ق، منتشر گردیده است.

[۸] نسخه ابن مؤدب، نگاشته شده به سال ۴۹۴ ق، به چاپ رسیده است.

[۹] نسخه ابن شدقم، در میان سال های ۹۹۴ تا ۹۹۶ ق، از روی چهار نسخه معتبر رونویسی شده است.

[۱۰] ابن میثم در مواضع متعددی از شرح خود به این مسأله تصریح کرده است؛ چنان که در شرح عبارتی از خطبه ۱۹۰ «و کان لیلهم فیدنیاهم نهارا» آورده است: «و فی نسخه الرضی رحمه الله بخطه، کأنّ» (مصباح السالکین، ج ۴، ص ۲۰۹). همچنین ابن ابی الحدید در ذیل حکمت ۴۷۱ نهج البلاغه تصریح کرده است: «و اعلم أنّ الرضی رحمه الله قطع کتاب نهج البلاغة علی هذا الفصل و هكذا وجدت النسخة بخطه...» (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۸۰).

[۱۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

[۱۲] البته به نظر می رسد که این جمله برگرفته از کلام قطب الدین راوندی باشد که در شرح خطبه ۲۲۸ گفته است: «مدح بعض أصحابه بحسن السيرة...» (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲).

[۱۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵.

[۱۴] ر.ک: تأملات فی کتاب نهج البلاغه، ص ۱۰؛ مجموعه مؤلفات (الشیعة و السنة)، ج ۴، ص ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه عبده، ص ۲۴۹.

[۱۵] ر. ک: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳ و نیز: پیام امام امیر المومنین (ع)، ج ۸، ص ۴۶۵.

[۱۶] مصادر نهج البلاغه و اسانید، ج ۳، ص ۱۵۹.

[۱۷] چنان که شیخ حر عاملی درباره وی گفته است: «لسید شمس الدین فخر بن معد بن فخر الموسوی الحائری، کان عالما، فاضلا، أدیبا، محدثا له کتب، منها کتاب الرد علی الذاهب إلی تکفیر أبی طالب حسن، جید و غیر ذلک. « (ر. ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۵۳).

[۱۸] احتمال دیگری که با توجه به مصادر خطبه می توان مطرح کرد، این است که مقصود از عبارت کنایی (فلان) در نهج البلاغه، نوحه گر عمر (نادبه عمر) باشد، نه شخص عمر! این معنا از تعبیری که در گزارش های فراوان خطبه انعکاس یافته، قابل استفاده است؛ چنانکه گزارش ابن شبه نمیری در تاریخ المدینه مؤید مناسبی بر این مطلب است. وی همانند نسخ نهج البلاغه عبارت «لله بلاء فلان» را آورده است؛ با این تفاوت که به جای لفظ «فلان» به نام اصلی تصریح کرده و «نادبه عمر» ذکر کرده است (ر. ک: تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۴۱).

[۱۹] منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲.

[۲۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵.

[۲۱] شایان ذکر است که خطبه شقشقیه به لحاظ سند و استناد به امیر المؤمنین (ع) دارای پیشینه ای کهن و معتبر است و برخلاف گمان بعضی، انتساب آن به حضرت قابل خدشه نیست. (ر. ک: شکوه مولا (نگاهی دیگر به خطبه شقشقیه)، ص ۲۷-۵۲).

[۲۲] مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۸. البته این نظر در میان اهل سنت رونق بیشتری دارد و بسیاری از عالمان اهل سنت به این قول متمایل شده اند؛ چنان که گفته اند: «و قد حذف الشریف صاحب النهج حفظا لمذهبه لفظ (أبی بکر أو عمر) و أثبت بدله (فلان) و لهذا الابهام اختلف الشراح فقال البعض هو أبو بکر و البعض عمر و رجّح الأكثر الأول و هو الأظهر». (تأملات فی کتاب نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰ و نیز ر. ک: مجموعه مؤلفات (الشیعه و السنه)، ج ۴، ص ۱۳۵؛ العواصم من القواصم، ج ۱، ص ۲۷۵).

[۲۳] منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

[۲۴] همان، ص ۳۷۴.

[۲۵] پیام امام امیر المؤمنین (ع)، ج ۸، ص ۴۶۵.

[۲۶] نهج البلاغه (ترجمه دشتی)، خطبه ۲۲۸. وی در کتاب روش تحقیق در نهج البلاغه نیز به این موضوع پرداخته و همین سخنان را تکرار کرده است.

[۲۷] پرتوی از نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۴۴.

[۲۸] شرح نهج البلاغه (عبد)، ص ۲۴۹.

[۲۹] ر. ک: معارج نهج البلاغه، ص ۳۲۹؛ اعلام نهج البلاغه، ص ۱۹۲؛ الدیباچ الوضی، ص ۱۸۳۱.

[۳۰] ر. ک: مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۸؛ منهاج البراغة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳؛ پیام امیر المومنین (ع)، ج ۸، ص ۴۶۵.

« [۳۱] أقام السنّة و خلف الفتنّة) » ... نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

[۳۲] ر. ک: النص و الاجتهاد، ص ۱۲۵-۲۹۴.

« [۳۳] ذهب تقی الثوب قليل العيب... » (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸).

« [۳۴] فصیرها فی حوزة خساء یغلظ کلمها و یخشن مسّها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها؛ او (ابو بکر) خلافت را در اختیار کسی (عمر) قرار دارد که جوی از خشونت بود، سخنش تند بود و ملاقات با او رنج آور، اشتباه و لغزش های بسیاری از او سر می زد و زیاد عذرخواهی می نمود » (همان، خطبه ۳).

« [۳۵] أدی إلى الله طاعته و اتقاه بحقه) » ... همان، خطبه ۲۲۸.

« [۳۶] فما أقلّ من قبلها و حملها حقّ حملها أولئك الأقلون عددا و هم أهل صفة الله سبحانه إذ يقول و قليل من عبادي الشکور؛ چه اندک اند پذیرنده و گذارنده حق پرهیزگاری، شمارشان اندک است و آنان همان هاینده که خدا در توصیفشان گفته سات: و اندکی ازبندگان من سپاسگزارند » (همان، خطبه ۱۹۱).

« [۳۷] و لا یستطیع أن یتقی الله من خاصم؛ آن که ستیزه جوی است، هرگز نمی تواند از خدا بترسد. » (همان، قصار ۲۹۸).

[۳۸] ر. ک: مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۱۶۰؛ استناد نهج البلاغه، ص ۵۱؛ روش های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تمامنهج البلاغه، ص ۶۰۲؛ مستدرک نهج البلاغه، ص ۲۳۱؛ نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه.

[۳۹] وی همان «ابن بحینه ازدی» است که در دیگر اسناد نیز آمده است: «عبد الله بن مالک بن القشب الأزدی أبو محمد، حلیف بنیالمطلب یعرف بابن بحینه صحابی معروف مات بعد الخمسین» (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۷).

[۴۰] کلمه «العهد» تصحیف کلمه «العمد» است. ر. ک: نهج البلاغه، خ ۲۲۸ و نیز: تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۸).

[۴۱] تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۴۱.

[۴۲] نام این زن در بسیاری از نقل ها با تصحیف همراه بوده و با عباراتی چون: ابنه ابن خنتمه، خنتمه، خنیمه، خشمه و... ذکر شده است.

[۴۳] انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

[۴۴] تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۸.

[۴۵] ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر در تعلیق التعلیق از این کتاب نقل کرده اند.

... [۴۶]

[۴۷] معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۱۷.

[۴۸] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۷ و ۴۵۸.

[۴۹] الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۱، ص ۱۹۷.

[۵۰] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۱؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۴۰.

[۵۱] جامع الاحادیث، ج ۳۲، ص ۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۰۰.

[۵۲] اهمیت تاریخ الطبری در میان منابع یاد شده از این جهت است که این کتاب یکی از مصادر سید رضی بوده است (ر. ک: نهج البلاغه، قصار ۳۷۳). و لذا این احتمال که سید رضی، خطبه موردنظر را از تاریخ الطبری اخذ کرده باشد، بسیار است.

[۵۳] ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۱۰.

[۵۴] خلاصه روایت از این قرار است که وقتی دختر ابی حثمه به همراه شوهرش آماده هجرت به حبشه بود، عمر بن الخطاب- که تا آن روز مشرک بود- او را می بیند و از علت رفتنش سؤال می کند. دختر ابی حثمه پس از پاسخ می گوید: احساس کردم که در او رقت ایجاد شده و دلش برای پذیرش اسلام نرم شده است. (ر. ک: السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۳؛ أسد الغابۀ، ج ۶، ص ۲۵۷)

[۵۵] ر. ک: الإصابۀ، ج ۳، ص ۴۷۰.

[۵۶] ر. ک: الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۹۱.

« [۵۷] و كان عمر يقدمها في الرأي و يرضاها و يفضلها و ربّما ولّاها شيئا من أمر السوق » (ر. ک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۹).

[۵۸] وی همان «ابن بحنه ازدی» است که در دیگر اسناد نیز آمده است: «عبد الله بن مالك بن القشب الأزدی أبو محمد، حليف بنی المطلب يعرف بابن بحنه صحابي معروف مات بعد الخمسين» (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۷).

[۵۹] تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۳.

[۶۰] ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۴.

[۶۱] تاریخ الاسلام، ج ۱۵، ص ۳۷۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۳۴.

« [۶۲] ابی نجیه » تصحیف «ابن بحنه» است.

« [۶۳] صالح بن کیسان المدنی أبو محمد أو أبو الحارث، مؤدب ولد عمر ابن عبد العزيز ثقة ثبت فقيه من الرابعة مات بعد سنة ثلاثين أو بعد الأربعين » (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۱).

« [۶۴] المغیره بن شعبه بن أبی عامر بن مسعود... أسلم عام الخندق و أول مشاهدته الحديبية... كان يقال له: مغیره الرأي، و كان داهية لا يستحر في صدره أمران إلا وجد في أحدهما مخرجا... عن الشعبي: سمعت قبيصة بن جابر يقول: صحبت المغیره بن شعبه، فلو أن مدينه لها ثمانية أبواب لا يخرج من باب منها إلا بمكر لخرج من أبوابها كلها » (تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۳۶۹).

[۶۵] ر. ک: الإصابۀ فی تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۹۶.

[۶۶] ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۱۶۴.

[۶۷] ر. ک: الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸، ص ۲۳۹.

[۶۸] همان، ج ۱، ص ۷۷۲.

[۶۹] الکاشف فی معرفه من له روايه فی کتب الستة، ج ۱، ص ۵۳۷.

[۷۰] نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۴۸۱.

[۷۱] ر. ک: نهج البلاغة، خطبه های ۱۶، ۲۱، ۲۸، ۴۶ و ۱۰۴.

[۷۲] نهج البلاغة، مقدمه.

[۷۳] سیری در نهج البلاغة، ص ۱۶۵.

[۷۴] همان، ص ۱۶۶. لازم به یادآوری است که اختلاف شمار خطبه به در کلام شهید مطهری با آنچه در این مقاله اعلام گردید، به جهتهاختلاف نسخ نهج البلاغة بوده است.

[۷۵] ر. ک: مفردات نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۰۰؛ تصنیف نهج البلاغة، ص ۴۴۲.

[۷۶] حوار مع الشيخ صالح بن عبد الله الدرويش، ص ۷۰.

[۷۷] همان، ص ۷۳.

[۷۸] ر. ک: غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱.

[۷۹] ر. ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۹.

[۸۰] ر. ک: النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۲۹۷.

[۸۱] ر. ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۵.

[۸۲] النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۲۹۷.

[۸۳] چنان که یکی از معیارهای پذیرفته شده نقد الحدیث، مخالفت با مبانی و باورهای مذهب است و این قاعده می تواند حتی احادیث صحیح السند را نیز مخدوش کرده و زیر سؤال ببرد.

[۸۴] مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۹.

[۸۵] حواری مع الشیخ صالح بن عبد الله الدرویش، ص ۷۴.

[۸۶] همان، ص ۷۳.

[۸۷] سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۶.

[۸۸] بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۴۸۱.

[۸۹] ر. ک: تأملات فی کتاب نهج البلاغه، ص ۱۰؛ مجموعه مؤلفات (الشیعة و السنة)، ج ۴، ص ۱۳۵؛

[۹۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۸.

[۹۱] چنان که اشاره شد، این بحینه از اشخاصی بود که پیوسته بر مروان حکم وارد می شد. (ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۳).

[۹۲] چنان که تاریخ المدینه ابن شبة، تاریخ الطبری، الکامل ابن اثیر و البدایة و النهایة ابن کثیر از این گروه اند یادآور می شویم که ابن اثیر و ابن کثیر روایت مورد بحث را به نقل از طبری گزارش کرده اند.

[۹۳] با تلخیص از معالم المدرستین، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۶.

[۹۴] تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۸.

[۹۵] لازم به یادآوری است که دعای حضرت در حق «نوحه گر عمر» نیز به معنای تأیید وی نبوده است، بلکه بدین خاطر بود که این زن مقصر اصلی نبود و تنها آلت دست دیگران قرار گرفته، بر اثر تعلیم آنها این جملات را بر زبان رانده بود. البته می توان تعبیر به کاررفته (لله در نادبة عمر) را نوعی کنایه دانست که در عرف ما نیز به کار می رود و شخص به خاطر دلخوری و گلایه مندی از دیگری، بهجای نکوهش کردن می گوید: «خدا خیرش دهد»!

[۹۶] الامالی، ص ۲۱۸؛ نهج البلاغه، قصار ۴۰۵.

[۹۷] این ارتباط نزدیک چنان بوده که آورده اند: «همانا برای مغیره نزد عمر جایگاه ویژه ای است؛ [زیرا] او در ساعتی بر عمر وارد می شود که هیچ کس وارد نمی گردد» (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۱۵۷).

[۹۸] ر. ک: شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۷۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۳۲.

[۹۹] ر. ک: النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۱۲۳.

[۱۰۰] چنان که زبیدی به نقل از یکی از لغت شناسان کهن آورده است: «و قال شمر: تقول: قولنی فلان حتی قلت: أی علمنی و أمرنی اناقول» (تاج العروس، ج ۱۵، ص ۶۳۹).

[۱۰۱] غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱.

[۱۰۲] الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۹.

[۱۰۳] النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۱۲۳.

« [۱۰۴] و يقال: قولتني ما لم أقل و أقولتني ما لم أقل، أی: ادّعیته علی» (الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۰۶).

[۱۰۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۸.

[۱۰۶] المعجم، ج ۱، ص ۱۲۰.

[۱۰۷] الریاض النضره فی مناقب العشرة، ج ۱، ص ۱۹۷.